

محمد مجتهد شبستری در سال ۱۳۱۵ در شبستر متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی به حوزه علمیه قم رفت و به تحصیل در علوم و معارف متداول حوزه پرداخت. شبستری در سال ۱۳۴۸ برای مدیریت مرکز اسلامی هامبورگ به آلمان رفت و تا سال ۱۳۵۷ در آنجا به فعالیت مشغول بود. وی پس از انقلاب.

مدتی مجله اندیشه اسلامی را منتشر کرد. او در سالهای اخیر مقالات فرهنگی و علمی فراوانی در نشریات گوناگون منتشر کرده است. دو کتاب ایشان با نامهای «هرمنوتیک، کتاب و سنت» و «ایمان و آزادی» مورد توجه قرار گرفته است. شبستری سالهاست که استاد دانشگاه تهران است. آنچه می‌خوانید مقاله‌ای به قلم ایشان

است که در دومین کنفرانس بین‌المللی «جهان مقدس، جهان کودکان»، موزه هنرهای معاصر (۱۳۷۸) ارائه و قرائت شد. گرچه محتوای مقاله مختص ادبیات و هنر کودک و نوجوان نیست و دنیای بزرگسالی را نیز در بر می‌گیرد اما مطالعه آن به کسانی که دغدغه کار دینی و نوجوانان دارند توصیه می‌شود.

چگونه می‌توان در جهان معاصر از خدا سخن گفت؟

مسئله خبر داده‌اند که آنها به واقعیت نهایی، «آری» گفته‌اند - در مقابل موضع نیهیلیستی - و در این آری گفتن به واقعیت نهایی «خدا» را یافته‌اند. خدا باوران دیگری، شنیدن یک خطاب و دعوت قدسی و پاسخ به آن را مطرح کرده‌اند و رابطه خود و خدا را رابطه سخنگو و شنونده یافته‌اند. کسان دیگری از خدا چنین سخن گفته‌اند که آنها به یک انتخاب دست زده‌اند، انتخاب خدا در مقابل انتخابهای دیگر بدون هیچ محاسبه عقلانی و چون پرت کردن خود در تاریکی بی‌پایان.

اگر جستجوی بیشتری کنیم، به بیانهایی دیگری هم می‌رسیم. همه این بیانهایی نوعی رویکرد به خدا و سخن گفتن از وی بوده است. در کنار این قبیل سخن گفتن‌ها، انواع کاذبی از سخن گفتن درباره خدا نیز وجود داشته است که به دو نوع مهم آن اشاره می‌کنم:

۱. سخن گفتن از خدا به صورت بازتاب یک آرزوآندیشی و خیال‌پردازی. اینک کسانیهی بدون اینکه توجه داشته باشند، از ساخته‌های

انسان در طول تاریخ بشر به شکلهای مختلف پیرامون خداوند سخن گفته است. عده‌ای با بیان فلسفی درباره خدا حرف زده‌اند. عده‌ای دیگر، تجربه‌ها و یافته‌های یک انسان خداگرا را بیان نموده و توضیح داده‌اند که تجلیات خداوند را چگونه تجربه می‌کنند و چه چیزهایی در رابطه با خدا می‌یابند. کسان دیگری به توضیح حالات ناشی از یک عشق پرداخته‌اند. عشق میان انسان و خدا. عاشقان خدا به صورت یک جریان عشق از خدا سخن گفته‌اند. افراد دیگری ایمان خود به خداوند را به صورت یک اعتماد مطلق بیان کرده‌اند و به دیگران توضیح داده‌اند که چگونه دور از هر نوع محاسبه‌ای خود را به خدا سپرده‌اند. عده‌ای دیگر از حیرانی و حیرت تمام عیار خود خبر داده‌اند.

خدا اندیشیان دیگری توضیح داده‌اند که چگونه در تمام اوقات و بدون انقطاع، به نهایی‌ترین امر می‌اندیشند و این اندیشیدن برای آنها نهایی‌ترین مسئله و واپسین وابستگی را ایجاد کرده و آرامش را از آنها باز گرفته است. کسان دیگری از این

آیا در جهان معاصر می‌توان از خدا به گونه‌ای درست سخن گفت؟ آیا در هر زمینه و شرایطی این کار عظیم میسر است؟ حقیقت این است که این کار شرایط و زمینه‌های ویژه می‌طلبد. شرط اول وجود آزادی بیان و بحث و نقد است.

علمی. با دو نوع سخن و دعوت مواجه می‌شویم. پس از مروری کوتاه بر آنچه در تاریخ اتفاق افتاده می‌توانم به این موضوع بپردازم که آیا در جهان معاصر می‌توان از خدا به گونه‌ای درست سخن گفت؟ آیا در هر زمینه و شرایطی این کار عظیم میسر است؟ حقیقت این است که این کار شرایط و زمینه‌های ویژه می‌طلبد. شرط اول وجود آزادی بیان و بحث و نقد است. زیرا تنها در زمینه آزادی کامل بیان و بحث و نقد است که معلوم می‌شود واقعاً چه سخنی درباره‌ی خدای جهان است. کدام عمل که به نام خدا به آن دعوت می‌شود، مبدأ خیرات و محبت و سعادت برای آدمی است و کدام یک سخن گفتن از خدا بل سخن از محصولات ذهن و موارد جهل و دعوت به کینه و عداوت و اختلاف در میان انسانهاست.

اگر در جامعه‌ای، آزادی بیان و بحث و نقد در این مسائل به صورت کامل وجود نداشته باشد، تشخیص و تفکیک این دو نوع سخن گفتن و دعوت کردن مشکل خواهد بود. حتی خود کسانی که از خدا سخن می‌گویند و به خدا دعوت می‌کنند، تنها در زمینه آزادی بیان و بحث و نقد است که می‌توانند مطمئن شوند که واقعاً از خدا سخن می‌گویند. انسان در بسیاری از اوقات نمی‌تواند انگیزه‌های واقعی اعمال و فعالیت‌های خود را بشناسد و چه بسا آنچه موجب یک کار فکری و یا دعوتی عملی

ذهنی خود سخن بگویند و آن را خدا تصور کنند و آنچه را که با آرزوهای خود به وجود آورده‌اند، نام خدا نهند.

۲. سخن گفتن از خدا به صورت یک ایدئولوژی کاذب ناشی از وضعیت و واقعیت ستم مدار اجتماعی - اقتصادی - سیاسی، منتقدان فلسفه و فرهنگ و ایدئولوژی در این زمینه‌ها پژوهش‌های فراوانی کرده‌اند و نشان داده‌اند که چگونه به این شکلها از خدا سخن گفته شده است.

از سوی دیگر به لحاظ عملی هم در طول تاریخ انسان، با دو نوع آثار عملی دعوت به خدا مواجه هستیم. اول آن گونه دعوت که نشر دهنده محبت میان انسانها بوده، تولید خدمات و مبررات کرده، برای انسان کرامت ذاتی قائل شده و به عدالت و حق و اخلاق دعوت نموده و طرفدار صلح و همزیستی میان اقوام و ملل مختلف بوده است و گونه‌ای دیگر از دعوت که نشر دهنده عداوت میان انسانها شده است و به تحقیر و نفی کرامات انسانی پرداخته است، حقوق انسانها را ضایع کرده است و منشأ انواع بدبختیها و رنجها در زندگی بشر شده است.

بدین ترتیب وقتی پدیده سخن گفتن از خدا و دعوت به سوی او را در تاریخ انسان بررسی می‌کنیم، هم به لحاظ شکل بیان و هم به لحاظ آثار

انسان خداپرست انسانی است که با بیقراری دنبال خدا می‌گردد و نه انسانی که خدا را حاضر و آماده در برابر خود نهاده و او را می‌پرستد. انسان اگر خدا را در برابر خود ببیند، آن خدا جز تولید ذهن او نخواهد بود.



برای او شده عوامل و انگیزه‌هایی باشد غیر از انگیزه خداخواهی و خداپرستی، و خود وی نداند. وابستگی‌های اجتماعی، طبقاتی، صنفی و حفظ یک سلسله منافع می‌توانند موجب فریب انسان شوند. در اینجا مایلم به حدیثی که همیشه تحت تأثیر آن بوده‌ام اشاره کنم. در یک حدیث نبوی که مشکل بودن شناخت شرک خفی را بیان می‌کند و به لایه‌های بسیار پیچیده دل آدمی اشاره دارد، چنین آمده است: گاهی شرک خداوند در دل انسان خلجان می‌کند ولی انسان از آن آگاه نمی‌شود. زیرا خلجان شرک در قلب آدمی آنچنان مستور و ناپیدا و با سکوت انجام می‌گیرد که گویی مورچه‌ای سیاه بر روی یک صخره در بیابانی وسیع، در یک شب ظلمانی در حال خرامیدن است، همانطور که کسی از این حرکت آگاه نمی‌شود و به آن توجه نمی‌کند، انسان نیز به خلجان آرام شرک در قلب خود آگاه نمی‌شود.

این حدیث این مطلب را بیان می‌کند که انسان‌هایی که از خدا سخن می‌گویند، باید بدانند که در هر سخن گفتنی و هر عملی ممکن است خود آنها مطرح باشند نه خدا و آنها به این امر توجه نداشته باشند. وقتی برای شخص گوینده مطلب اینقدر پیچیده و ظریف باشد، برای مخاطبان و شنوندگان یک جامعه، مطلب پیچیده‌تر خواهد بود. خصوصاً در دنیای امروز که رسانه‌های گروهی با

استفاده از شیوه‌های القاء و شستشوی مغزی می‌توانند شب را روز، و روز را شب جلوه دهند. تنها در شرایط و زمینه‌های بیان و بحث و نقد آزادی و امکان سنجیدن گفته‌ها و عمل‌ها است که سخن خدا، از غیر خدا و عمل خدایی از عمل غیر خدایی تشخیص داده می‌شود.

مطلب دیگر این است که در آغاز مطرح شدن یک نظریه فلسفی، علمی یا دینی کسی بدرستی نمی‌داند مبانی و نهایت و عمق آن سخن چیست. در طی گفت‌وگوها و بحث‌هاست که مبانی و عمق نظریات معلوم می‌شود و لوازم و لواحق آن هویدا می‌گردد. بسیار اتفاق افتاده است که کسی نظریه‌ای در یک موضوع داده ولی خود او هم به درستی نمی‌دانسته که مبانی و لوازم آن نظریه چیست. بنابراین برای آنکه نظریات جدید به درستی فهم شوند باید اجازه داد تا تمام مطالب ممکن درباره آن نظریه گفته شود. ممکن است سالها به طول انجامد تا بر اثر بحثها و گفت‌وگوها

✎ سخن گفتن از خدا باید ناظر باشد به علل و زمینه‌های انواع بی‌خدایی که امروز در دنیا وجود دارد.

دیگری مرتبط است که همان فضای محبت و صمیمیت است. سخن گفتن خشونت‌آمیز از خداوند دعوت به شیطان است.

مطلب چهارم این است که هرچه علوم و معارف بشری و زندگی انسانی گسترده‌تر و متنوع‌تر و پیچیده‌تر می‌شود، سخن گفتن از خدا از یک نظر مشکل‌تر می‌شود و از یک نظر آسان‌تر؛ مشکل‌تر شدن از این نظر است که - گرچه سخن گفتن از خدا، بیان نهایی‌ترین حقیقت است و علوم و حقایق بشری نمی‌توانند به کنه آن برسند - اما از چنین حقیقتی نمی‌توان به گونه منافای با علوم و معارف بشری سخن گفت، کسی که می‌خواهد از مراحل علوم و معارف بشری بگذرد و از آن نهایی‌ترین راز و نهایی‌ترین حقیقت به گونه‌ای معقول سخن بگوید باید از کلیات و تئوریهای علوم و معارف انسانی مطلع باشد تا سخنی منافای با آنها نکوید و خدا را در مقابل انسان و نفی‌کننده وی قرار ندهد. طبیعی است که این احاطه، کار بسیار مشکلی است. علاوه بر این سخن گفتن از خدا با همه آنچه در طول تاریخ به خدا نسبت داده شده ارتباط دارد و امروز نمی‌توان بدون اطلاع از تاریخ ادیان و نقادی آن سخن مضبوط و حساب‌شده‌ای درباره خدا گفت. نکته مهم دیگر این است که سخن گفتن از خدا باید ناظر باشد به علل و زمینه‌های انواع بی‌خدایی که امروز در دنیا وجود دارد. بی‌خداییهای دنیای امروز خاستگاههای متعدد و متفاوت دارد. این تصور که الحاد و بی‌خدایی در دنیای امروز، فقط یک مسئله فکری است دور از واقعیت است. در

معلوم شود یک نظریه واقعاً چه می‌خواهد بگوید. روشن شدن همه ابعاد نظریات دینی که بگونه‌ای از خدا سخن می‌گوید و به خدا دعوت می‌کند بیش از نظریات دیگر نیاز به زمان دارد. کسانی که با عجله و شتاب در برابر نظریات جدید دینی موضع می‌گیرند و مانع از ادامه بحث می‌شوند و در حقیقت مانع از این می‌شوند که به درستی معلوم شود مبانی و لوازم آن نظریه چیست. این شتاب‌زدگیها با روش علمی منافات دارد. سخن گفتن از خدا به داده شدن فرصت از سوی مخاطبان و دعوت‌شدگان و صبر و انتظار آنها نیاز دارد.

مطلب سوم این است که سخن گفتن از خدا یک زمینه همدلی و هم‌زبانی می‌طلبد. این زمینه فقط در یک فضای محبت و صمیمیت می‌تواند وجود داشته باشد. در فضای منازعات ایدئولوژیک، کشمکشهای سیاسی، خصومتها و درگیریهای شخصی و صنفی و باندي نمی‌توان از خدا سخن گفت. باید توجه داشت که سخن گفتن تنها با گوینده تحقق پیدا نمی‌کند، یک طرف سخن مخاطبان هستند که باید سخن را بفهمند، و به همین جهت انسان هیچ‌گاه با جمادات سخن نمی‌گوید. اگر انسانی که از خدا سخن می‌گوید مخاطب نداشته باشد، اصلاً چرا سخن می‌گوید؟ مخاطب واقع شدن نیز از فهمیدن نمی‌تواند جدا شود. پس سخن وقتی سخن است که مخاطب دارد و فهمیده می‌شود. حال فضای فهمیده شدن برای سخنان مختلف، متفاوت است. فضای فهمیده شدن سخن از خدا، هم‌زبانی، همدلی و همدردی است و این هر سه امر به فضای

✎ یکی از احادیث این مطلب را بیان می‌کند که انسان‌هایی که از خدا سخن می‌گویند، باید بدانند که در هر سخن گفتنی و هر عملی ممکن است خود آنها مطرح باشند نه خدا و آنها به این امر توجه نداشته باشند. وقتی برای شخص گوینده مطلب اینقدر پیچیده و ظریف باشد، برای مخاطبان و شنوندگان یک جامعه، مطلب پیچیده‌تر خواهد بود.

👁️ به گواهی تاریخ، سخن گفتن از خدا راههای متعدد و متنوع داشته است. این راهها همیشه باید باز بماند.

اینجا از سه خاستگاه متفاوت انکار خدا نام می‌برم. یک خاستگاه. خاستگاه معرفتی و فکری است. در اثر به وجود آمدن فلسفه‌های جدید و خصوصاً نقادیهایی که از معرفتهای بشری انجام شده در این باب که خدا چگونه تصور شود و رسایی و نارسایی دلایل معروف اثبات خدا مشکلاتی به وجود آمده و این وضع در نزد عده‌ای به بی‌خدایی منتهی شده است. این بی‌خدایی و شکاکیت ناشی از تفلسف است و به انسانهای اهل فکر اختصاص دارد.

خاستگاه دیگر بی‌خدایی در قرون اخیر، خاستگاه آنتروپولوژیک است. تقریباً از سه قرن قبل به این طرف، انسان مغرب زمینی یک نوع آزادی را تجربه کرد که در آن، خدا نفی می‌شد. این تجربه ارتباط عمیقی با فلسفه نداشت و بیشتر یک تجربه روانی بود. خدایی که در چارچوب کلیسا، به صورت موجودی که از بیرون انسان با قهاریت برای انسان تعیین تکلیف می‌کند تصور می‌شد مانع خودبینیها و مستقل شدن و انسان و به تمامیت رسیدن وی تلقی گردید. این تجربه روانی به تحلیلها و فلسفه‌های ویژه انسان‌شناسانه‌ای منتهی شد و نقادیهای ژرفی در فرهنگ و ایدئولوژی و جهان‌بینی و دین را به دنبال خود آورد و نزد عده‌ای به انکار خدا انجامید.

خاستگاه سوم بی‌خدایی در دنیای امروز، خاستگاه جامعه شناختی است. همان مطلبی که اشخاصی نظیر مارکس، درباره آن اندیشیدند و آن را پرورش دادند. وقتی پایه‌های نظام اجتماعی و

سیاسی و اقتصادی مبتنی بر حاکمیت عده‌ای بر عده‌ای و استثمار گروهی از گروهی که در غرب حاکم بود سست و لرزان شد و مسئله رهایی انسان از ستم اجتماعی و طبقاتی تاریخی مطرح شد آن تصور از خدا نیز که همیشه همراه و قرین آن نظام و پشتوانه فکری و عقیدتی آن بوده متزلزل گردید و از میان رفت و عده‌ای نیز از این طریق بی‌خدا گشتند.

امروز شناختن انواع و اقسام این بی‌خداییها، ضرورت دارد و کسی که سخن از خدا می‌خواهد بگوید، بدون این شناختها نمی‌تواند سخن مؤثری بگوید. او باید بداند سخن خود را به کدامین آدرس می‌فرستد و مخاطبانش چه کسانی هستند و او با چه نوع بی‌خدایی مواجه است.

می‌بینید که با توجه به این مطالب، واقعاً سخن گفتن از خدا در عصر حاضر مشکلتر از سابق شده است. معلومات و آگاهیهای زیادی را می‌طلبد. اطلاع از گذشته تاریخ انسان را می‌طلبد. اطلاع از تاریخ الهیات و ادیان، و تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی قرون اخیر جوامع غربی و شرقی را می‌طلبد. کسانی که امروز می‌خواهند در میان انسانهای آگاه و متفکر، از خدا سخن بگویند باید حداقل عضوی از یک مجموعه علمی باشند که آن مجموعه نسبت به این مسائل و قوف دارد.

اما به یک معنا سخن گفتن از خدا، امروز اسانتر شده است. امروز می‌توان از بسیاری از علوم و معارف بشری برای سخن گفتن از خدا، کمک گرفت. مثلاً می‌توان از آنتروپولوژی فلسفی امروز که از

👁️ در هر فرهنگ دینی که خدا به عنوان موجودی که با مفاهیم عقلی می‌توان به او احاطه پیدا کرد و در مقام عبادت می‌توان او را در برابر خود داشت و چون اساس فیزیکی هستی خود و جهان می‌توان به او تکیه کرد، آن خدا دیگر جستجوکردنی نیست بلکه حاضر و آماده در کنار انسان قرار دارد. انسان عصر حاضر نمی‌تواند چنین خدایی را ببذیرد.

تمام حقیقت خداوند را در چنبر خود نیاورده و نمی‌تواند بیاورد. هرکس از منتظر خود سخن می‌گوید و به منظرهای دیگر توجه ندارد، علاوه بر این، هر سخنی یک سخن تاریخمند است و به این جهت هیچ بیانی و هیچ سخنی در مورد خداوند جهان، سخنی نهایی نیست. فلسفه، الهیات، کلام و عرفان تاریخمند هستند. تاریخهای مفصلی که در این زمینه‌ها نوشته شده این حقیقت را کاملاً عیان می‌سازد.

به عنوان آخرین مطلب به پاسخ این پرسش می‌پردازیم که در جهان معاصر ما مطلوبترین مؤثرترین و معقولترین روش سخن گفتن از خداوند چیست؟

به نظر اینجانب این روش عبارت است از جستجوی آن معنای نهایی که همه امور ارزش‌دار با آن معنا ارزش‌دار می‌شوند. انسان امروز بیش از هر زمان دیگر دچار سرگشتگی روحی است. او معیارهای بیرونی جهت‌گیری ارزشی در زندگی را از دست داده است. جهان برای او دیگر واجد یک تصویر معین نیست و در این جهان بی‌تصویر، جهت‌گیری ارزشی به خود انسان وا گذاشته شده است. این جهت‌گیری ارزشی عاقبت باید به یک معنای نهایی منتهی شود. این معنای نهایی در دسترس هیچ‌کس نبوده و نیست. تنها تعبیری که

مجموعه جمع‌بندی نتایج علوم درباره انسان به وجود آمده برای شناساندن وضعیت وجودی انسان و ضعفها و ناتمام بودن آنها و تنهایی‌های وی و محدود بودن مرزهای عقلانی او استفاده کرد و انسان را آن طور که در تاریخ دیده شده به خود او شناساند و این خودشناسی را مقدمه خداشناسی قرار داد. وقتی انسان به خود وقوف و آگاهی پیدا کند در خود او برای خداشناسی زمینه‌ای فراهم می‌شود. پاره‌ای از متألهان مسیحی معروف قرن بیستم مانند پاول تیلدیش در کتاب عظیم خود که «الهیات سیستماتیک» نام دارد همین کار را کرده‌اند. کوششهای دامنه‌داری از این قبیل به سخن گفتن از خدا کمک می‌کند و به این معنا می‌توان گفت سخن گفتن از خدا سهل‌تر شده است.

مطلب پنجم این است که باید از تاریخ بشر در مورد سخن گفتن از خدا درس آموخت. به گواهی تاریخ، سخن گفتن از خدا راههای متعدد و متنوع داشته است. این راهها همیشه باید باز بمانند. در آغاز سخن شکل‌های متنوع توجه به خدا را بیان کردم. آنچه در این قسمت می‌خواهم عرض کنم، این است که امروز باید از این واقعیت طولانی تاریخی عبرت گرفت. کسانی که می‌خواهند از خدا سخن بگویند نباید راه بیانهای گوناگون از خدا را ببندند. به این معنا که اگر کسی اهل فلسفه است و با زبان فلسفی از خدا سخن می‌گوید باید بداند که او در این مقام فقط اهل فلسفه است. اگر کسی با زبان عرفان از خدا سخن می‌گوید باید توجه کند که او در این مقام فقط اهل عرفان است. هیچ‌کس همه کاره نیست و همه راهها را در اختیار ندارد، هیچ‌کس

👉 تنها در شرایط و زمینه‌های بیان و بحث و نقد آزادی و امکان سنجیدن گفته‌ها و عمل‌ها است که سخن خدا، از غیر خدا و عمل خدایی از عمل غیر خدایی تشخیص داده می‌شود.



❦ اگر کسی اهل فلسفه است و با زبان فلسفی از خدا سخن می‌گوید باید بداند که او در این مقام فقط اهل فلسفه است. اگر کسی با زبان عرفان از خدا سخن می‌گوید باید توجه کند که او در این مقام فقط اهل عرفان است. هیچ‌کس همه‌کاره نیست و همه راهها را در اختیار ندارد.

قلمروهایی هستند که انسان در آنها به جستجوی معنا می‌پردازد. هر جا که قلمرو جستجوی معناست، قلمرو جستجوی خداست. خدا آن پربرخ بی‌نام و نشان است که از او در اینجا و آنجا ردیابی دیده می‌شود و همه دیوانه‌وار این رد پاهای را به منظور یافتن او دنبال می‌کنند، اما هیچ‌کس آن پربرخ را پیدا نمی‌کند و به وصل او نمی‌رسد. حتی آن‌گاه که برای عارفان پری چهره‌هایی ظاهر می‌شوند، لذت دیدار آنها دوام نمی‌یابد و بی‌درنگ و پرکشان غایب می‌شوند و عارف را در حسرت تجدید دیدار می‌گذارند. در هر فرهنگ دینی که خدا به عنوان موجودی که با مفاهیم عقلی می‌توان به او احاطه پیدا کرد و در مقام عبادت می‌توان او را در برابر خود داشت و چون اساس فیزیکی هستی خود و جهان می‌توان به او تکیه کرد، آن خدا دیگر جستجوکردنی نیست بلکه حاضر و آماده در کنار انسان قرار دارد. انسان عصر حاضر نمی‌تواند چنین خدایی را بپذیرد. بر سازندگان فرهنگ کودکان عصر حاضر است که از کودکی به انسان بگویند خدا در تمام عمر، جستجوکردنی است و نه دست‌یافتنی. ادبیات دینی کودکان باید از این روح الهام گیرد.

درباره آن می‌توان کرد این است که جستجوکردنی است. همه می‌توانند آن را جستجو کنند اما هیچ‌کس نمی‌تواند از یافتن آن خبر دهد. خداوند آن معنای معناها و آن واپسین دل‌بستگی انسان است که انسان در طول تاریخ خود، همیشه آن را جستجو کرده، اما هیچ‌گاه به آن نرسیده است. تقدیر انسان این بوده است که همیشه وجود خود را ناتمام و زندگی خود را یک تراژدی ببیند و در جستجوی تمامیت باشد. این جستجو همان جستجوی خداوند است. جستجویی که در هیچ معنا و مفهوم محدودی متوقف نمی‌شود. انسان خداپرست انسانی است که با بیقراری دنبال خدا می‌گردد و نه انسانی که خدا را حاضر و آماده در برابر خود نهاده و او را می‌پرستد. انسان اگر خدا را در برابر خود ببیند، آن خدا جز تولید ذهن او نخواهد بود.

خدا به عنوان نهایی‌ترین موضوع جستجوی پایان‌ناپذیر آدمی، برای انسان عصر حاضر مفهومی‌ترین تعبیر از خداست. این خدا را می‌توان در همه زیباییها، همه خوبها، همه محبتها و عشقها، همه عدالت‌خواهیها و آزادی‌خواهیها و همه عاطفه‌های سرشار انسانی جستجو کرد. اینها

❦ روشن شدن همه ابعاد نظریات دینی که بگونه‌ای از خدا سخن می‌گوید و به خدا دعوت می‌کند بیش از نظریات دیگر نیاز به زمان دارد. کسانی که با عجله و شتاب در برابر نظریات جدید دینی موضع می‌گیرند و مانع از ادامه بحث می‌شوند و در حقیقت مانع از این می‌شوند که به درستی معلوم شود مبانی و لوازم آن نظریه چیست. این شتاب‌زدگیها با روش علمی منافات دارد.